

پیشخوان

مروری بر اثر تاریخی
خاطرات شهید حاج‌مهدی عراقی

«ناگفته‌ها»ی پیشکسوت انقلاب

■ **علی احمدی فراهانی**



کتابی که از آن سخن می‌رود، گوشه‌هایی ناگفته از تاریخ سیاسی ملت مسلمان ایران است که شهید حاج‌مهدی عراقی با نقل خاطرات خود پرده از آن برمی‌دارد. با نگاهی به تاریخ ۱۰۰ ساله اخیر

این مرز و بوم در پی پیامِ حوادث عظیم و بس بزرگی بر این ملت گذشته‌است: جنبش تنباکو، نهضت مشروطه، ملی شدن صنعت نفت، کودتای امریکایی ۲۸ مرداد، قیام ملی ۱۵ خرداد ۴۲، مبارزات مسلحانه سازمان‌ها و گروه‌ها و پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ و پایان کار رژیم شاهنشاهی از مهم‌ترین وقایعی هستند که باید در این میان خاطرات و تجارب کسانی که خود در صحنه سیاسی، اجتماعی ایران نقش فعال و پیگیر و از نزدیک دست‌بر آتش داشته‌اند نیز ممتاز تر از سایرین است. بنابراین نشر این گونه خاطرات برای نسل حاضر که می‌خواهد با نظر دقیق‌تری در باره حوادث سیاسی و مبارزات دوران گذشته داوری کند، راهتمای خوب و روشنگر برخی تاریکی‌ها و ناگفته‌های تاریخ باشد.

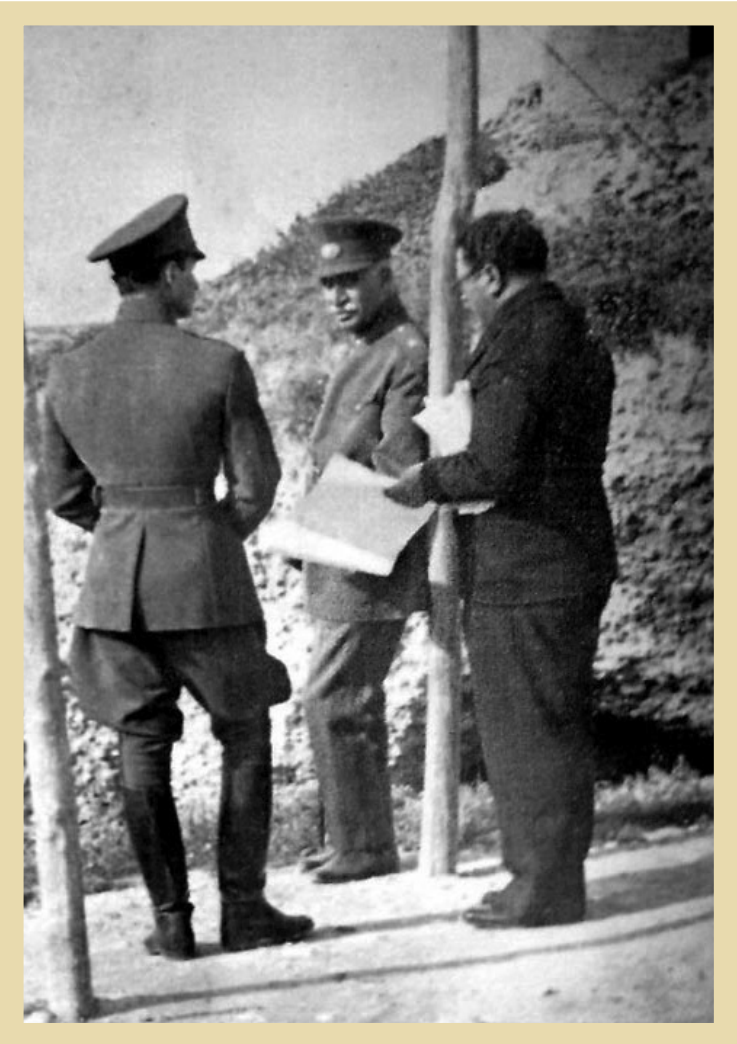
شهید حاج‌مهدی عراقی که سالیان درازی از عمر خویش را صرف مبارزه با عوامل داخلی استعمار و سبب استقلال و آزادی کرد و پایه‌های وقایع و جریانات سیاسی عصر خویش پیشی آمد، در زمره افرادی است که با نقل خاطرات، زوایایی از تاریخ زنده مبارزات سیاسی مردم را بیان می‌کند. وی که در طول زندگی سیاسی خویش بارها گرفتار زندان ستمشاهی شده بود، سرانجام در سال ۱۳۵۶ از زندان آزاد شد و به زندانی بزرگ‌تر پانهاد. این سال‌ها از سویی مصادف با شتاب‌گیری روند انقلاب بود و از سوی دیگر بر اثر فشارها و محدودیت‌های رژیم عراق بر ارام خمینی، ایشان عراق را به سوی فرانسه ترک

و به شهر پاریس مهاجرت کردند. در این دوران پاریس به کانون مبارزات علیه رژیم شاه تبدیل شد و نیروهای



۱۳۵۷. شهید حاج‌مهدی عراقی در کنار امام خمینی در نوفل‌لوشاتو

مبارز و جمعیت‌های سیاسی ایران برای ملاقات با امام به پاریس رفت و آمد می‌کردند. شهید حاج‌مهدی عراقی با توجه به رابطه دیرینه خود با امام از جمله افرادی بود که به پاریس آمد. وجود ایشان در این شهر فرصت مغتنمی برای اعضای انجمن اسلامی دانشجویان پاریس بود که از ایشان دعوت کردند تا با نقل خاطرات خود به بازگویی بخشی از تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران بپردازند. ایشان هم با علاقه تمام به این خواسته نظر مساعد نشان دادند و با توجه به فرصتی که پیشی آمد، اولین نشست انجمن با حضور شهید حاج‌مهدی عراقی در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۵۷ در آپارتمانی با اسم مستعار نسیم، در آجره انجمن اسلامی تشکیل شد. در این جلسه پس از گفت‌وگوهای مختصر در خصوص چگونگی طرح خاطرات، شهید حاج‌مهدی عراقی پیشنهاد کرد سخن را از ۲۸ مرداد آغاز و بر پشت خود رانست. به این کودتای گم‌گم‌گم‌گم که به دنبال این پیشنهاد چنین اظهار کرد: «می‌خواهم این را به‌طور تحلیلی بگویم که انگیزه اینکه چرا چنین کودتایی به وجود آمد؟ این برداشتی است که خود من در زندان داشتم و وقتی بیرون آمدم دکتر شریعتی وعده دیگری از دوستان نظرم را خواستند که در یکی دو جلسه دیگر باتم را برایشان بگویم. حالا اگر دوستان مایل باشند از حضار گفت‌وگو محفوظات حاج‌مهدی عراقی بسیار بارزش است، بچهاره وقت بیشتری بگذارند و ایشان خاطراتشان را از کودتای ۲۸ مرداد شروع کنند و تا امروز ادامه دهند و چه خوب است بچهاره زبان کسی بشنوند که خود سال‌ها در صحنه مبارزه و تلاش بوده است. عاقبت حاج‌مهدی پرسید: «تحلیل‌م را از حرکت بچهاره آفداییان اسلام» بگویم. یا بر گردید از شهریور ۱۳۲۰» یا «به نقل حوادث و وقایع این دوران همچون ملی شدن صنعت نفت، جریانات فداییان اسلام و مرحوم آیت‌الله کاشانی، قیام ۱۵ خرداد ۴۲، نهضت مقاومت، تشکیل هیئت‌های مؤتلفه و مسائل داخل زندان بپردازد. با توجه به این توافق، شهید حاج‌مهدی از ۸الی ۲۷تومایر ۱۹۷۹ برابر با ۱۷ آبان الی ۱۶ آذر ۱۳۵۷ به نقل خاطرات خود پرداخت که حاصل آن در ۱۲ توار ۳۰الی ۴۵ دقیقه‌ای ضبط شد. وی با آن که روزها در بیت امام در نوفل‌لوشاتو فعال بود، شب‌ها تا پاسی از نیمه‌شب بدون خستگی و با حفظای در خور تحسین از ناگفته‌ها و جزئیات تاریخ سخن می‌راند و حضار مشتاقانه خاطرات را پیگیری می‌کردند و بدین گونه حاج‌مهدی عراقی برای همیشه اثری تاریخی از خود به یادگار گذاشت.



احوال رضاخان در واپسین روزهای حضور در ایران به روایت نصرالله انتظام

پایان کار قزاق!

■ **علی احمدی فراهانی**

شاید باز خوانی حالات و شرایط روحی رضاخان در واپسین روزهای حضور در ایران، از جذاب‌ترین و درخور خوانش‌ترین ادوار حیات وی باشد. به ویژه از این جنبه که نشان می‌دهد «قزاق سواد کوهی» پس از ۲۰ سال داعیه داری تجدد و نیز اختناق و فشار و دیکتاتوری، چگونه از هویت و موجودیت خویش در آن روزهای آخر دفاع کرده است؟ روایتی که اینک در نور فکندن به زوایای متنوع این موضوع مورد استناد ما قرار گرفته، دست‌نوشته‌های ناصرالله انتظام است که در سال ۱۳۶۹ از سوی سازمان اسناد ملی ایران نشر یافت. یادداشت‌های انتظام در این باره، از این جنبه که رضاخان را در واپسین روزهای زمامداری هم‌راهی کرده و شاهد رسیدن اخبار پیشروی متفقین به سوی تهران و واکنش او به این رویداد بود، از اسناد شاخص و درخور توجه به شمار می‌رود. انتظام بیا آنکه در یادداشت‌های خود سعی کرده جانب ولی نعمت خود را فرونگذارد و فضایل ناداشته را نیز به وی نسبت دهد، اما خواسته یا ناخواسته در خلال نوشته‌هایش، به نکاتی اشاره کرده که آئینه تمام‌نمای سلوک و منش رضاخان در واپسین فصل از زمامداری او به شمار می‌رود. امید می‌بریم که انتشار این مقال، تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان به واقعیت تاریخ معاصر کشورمان را مقبول و مفید افتد و ایشان را با یکی از موضوعات مهم تاریخ معاصر، آشنایی افزون‌تری ببخشد.

■ ■ ■

■ **تمرکز اختیار فکر کردن در یک نفر!**
همان‌گونه که در صدر این مقال اشارت رفت، نصرالله انتظام به‌رم گرایش به تمجید از رضاخان در یادداشت‌های خود، به علل از هم گسیختگی کشور در شرایط حمله متفقین اشراراتی دارد. ازجمله این موارد، اشاره به خودسری رضاخان و مشورت‌ناپذیری او است که به قول نویسنده متمرکز کردن تمام اختیارات حتی اختیار فکر کردن را در خود متمرکز کرده بود: «این حقیقت را هم نباید انکار کرد که تمام اختیارات حتی اختیار فکر کردن در یک شخص متمرکز شد و وزیران، سفرا و اطرافیان را یاری اظهار نظر و عقیده نماند، هر قدر که قانند، پیشوا، بصیر و دانا باشند باز از سهو و غفلت در امان نمی‌ماند. تأسیف در این است که رجال و بزرگان دنیا، مخصوصاً زمامداران ما هیچ‌وقت از این تجربیات درس عبرت نمی‌گیرند و تصور می‌کنند در قلم و تشخیص از همه بالاتر و برترند و خود را از هر سهو و خطایی در امان می‌دانند و بر اثر همین نخوت دچار سرنوشت گذشتگان می‌شوند.»

■ **هوایمهای متفقین بالای سعدآباد**
روایت نصرالله انتظام از واکنش مردم و حتی کارکنان کاخ سعدآباد به تجاوز هوایی هوایمهای متفقین به حریم هوایی تهران، ازجمله نکات جذاب روایت اوست، او با این روایت خویش، ناخودآگاه ادعان می‌کند که در دوره حاکمیت رضاخان و به‌رم داعیه پیشرفت نظامی وی، جامعه به قدری اعتماد به نفس خویش را از دست داده بود که تنها از یک مانور هوایی متفقین ترسید: «صبح دیرتر

تاریخ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۳

زدم شاید موقعی که سسایرین را خلع درجه می‌کرد از شدت تغییر شیر و خورشید خود را هم کنده باشد و گویا همان‌طور هم بوده است.»

■ **در شهر چه خبر است؟**

انتظام در فقراتی از خاطرات خویش، تصریحاً یا تلویحاً اذعان دارد که در پاسخ به رضاخان درباره وضعیت عمومی کشور و نیز شهر تهران، خودسانسوری کرده و جرئت بیان واقعیت را نداشته است. انتظام بنا بر گفته خود، در چین مواردی بر سر دوراهی بوده است، اگر واقعیت را بیان می‌نمود، شاه را مکدر می‌کرد و حتی ممکن بود که مسود غضب وی قرار گیرد و اگر دروغ می‌گفت، به ولی نعمت خود خیانت کرده بود! او خود در یادداشت‌هایش، یکی از این موارد را اینگونه روایت کرده است: «یکی از روزها که شاه به عادت معمول جلوی کاخ به گردش آمدند، از من پرسیدند: «در شهر چه خبر است؟» مادام که سوالات شاه راجع به مسائل خارجی بود، جواب دادن اشکالی نداشت، ولی به امور داخلی که می‌رسید وضع مشکل می‌شد و اگر می‌گفتم خبری نیست برخلاف وجدان و حقیقت گفته بودم و اگر می‌خواستم حقایق را بگویم دور از نزاکت بود، چون مردم جز ناسزا چیزی نمی‌گفتند. عده‌ای از دوستان در آن ایام بر من خرده می‌گرفتند که اگر دیگران به عادت تملق و چاپلوسی از ذکر حقیقت خودداری کنند تو که در زمره آنها نیستی. چرا از واقع گویی پروا داری؟ به این دلیل وقتی شاه پرسیدید در شهر چه خبر است و مردم چه می‌گویند، برای اینکه کتمان عرض کردم: «بیشتر صحبت‌ها در اطراف رادوی لندن است و مثل این می‌ماند که نقشه و برنامه‌ای دارند، زیرا روز به روز بر شدت حملات می‌افزایند.» شاه بی‌آنکه متغیر یا برآشفته شود، روی خود را به ولیعهد کرد و گفت: «می‌بینی انتظام هم همان عقیده مرا دارد.» صحبت به همین جا پایان یافت و دیگر دنبال نشد. معلوم بود شاه از شنیدن توضیحات بیشتری ناراحت است و خودش به عواقب امر بی برده است و این ظفره و سکوت تعجب‌آور نیست، چون بشر همیشه از شنیدن حقایقی که به ضرر او تمام می‌شود و امیدش را مبدل به یأس می‌کند فراری است…»

■ **تبریک رضاخان به مناسبت استقلال مکزیک!**

امور دفتری رضاخان و تشریفات آن در روزهای

قلم‌رمانی خود عقب‌نشینی نکرده، بس خواندنی و روشنگر به شمار می‌رود: «از قرائن معلوم بود هوا پس است، چه با وجود فاصله زیادی که بین ما و محل شرفیابی سران لشکر بود، صدای فریاد شاه گاه‌گاهی از دور به گوش می‌رسید. به علاوه آنهایی که مرخص می‌شدند و بعضی از آنها با من سوابق دوستی و الفت زیادی داشتند، هیچ‌یک به طرف ما نیامدند و با قیافه بهت‌زده‌ای از دور سلام نظامی می‌دادند و می‌رفتند.

در این اثنا سرلشکر احمد نجوان و سرتیپ علی ریاضی به طرف محلی که ما ایستاده بودیم آمدند. یکی از افسران گفت سردوشی ریاضی را کنده‌اند. درست که نگاه کردم دیدم سر ششانه جز خورده، استین آویزان و پیراهن پیداست. ریاضی و نجوان با تبسم تلخی نزدیک می‌شدند. از دیدن آن منظره به‌حدی منقلب شدم که بی‌اختیار به طرف ریاضی رفتم و دو دستی دستش را فشردم و گفتم: «مقام تو بالاتر از آن است که این اعمال به تو اهانتی وارد آورد.» بعد رو به سسایرین کردم و گفتم: «اگر شاه

این دفعه به سفر برود دیگر با او نخواهم رفت!» علت دیگر تأثرم این بود که روز گذشته وقتی شاه را در آن حال دیدم بی‌آنکه هیچ دین حق شناسی داشته باشم، ملاحظه وضع رقت‌آور او مرا بر آن داشت که در موقع سخت ترک خدمت نکتم و از رفتن به اصفهان استقبال کنم. حال می‌دیدم هنوز ۲۴ ساعت از آن واقعه نگذشته بود که باز شاه از قلدری دست‌بردار نیست و افسران ارشد خدمتگزار را کتک می‌زند و خلع درجه می‌کند. به این دلیل بی‌اختیار گفتم اگر دوباره به سفری برود دیگر با او نخواهم رفت… آقایان که رد شدند، رزم‌آرا گفت: «گویا درجه نجوان را هم گرفته‌اند، چون درجه سردوشی لباس هوایمایی مثل سایر اونیفورم‌ها نمایان نیست.» تردید داشتم. در این بین افسر نگهبانی رسید. او از جویا شدیم، گفت: «بلبی، خودم به امر شاه درجه او را کندم.» دست به جیب بردی تاج سردوشی را که کنده بود در آورد و به ما نشان داد. این هم مزید بر تأسفم شد که چرا به نجوان امرای حاضر در آن مجلس دادند— گفته‌های همه با هم تطبیق نمی‌کرد — شاه می‌گوید: «فلان فلان شده‌ها شما کاری کردید که نزدیک بود پسرم را بکشیم.» کریم‌آقا می‌گوید: «فربان چرا والاحضرت را بکشید؟ این خائنن را بکشید.» شاه شمشیر یکی از افسران را از غلاف بیرون می‌کشد و با پشت آن به سر و کله نجوان و گویا ریاضی می‌زند. حتی فریاد می‌کشد: «هوزر مرا که در اتومبیل است بیابوید تا این خائن را بکشید.» و پیشخدمتی حاضر بود برای حسن خدمت و اطاعت امر بدود و هفت تیار شاه را بیاورد. سسایرین که متوجه عصیان شاه بودند با چشم و اشاره پیشخدمت را از آن حرکت بی‌قاعده منع کردند. العهد علی الراوی نیم ساعت بعد از آن واقعه شاه و ولیعهد به عادت معمول برای گردش جلوی کاخ سفید که در آن سال محل وزارت دربار بود، آمدند. وضع و رفتار شاه کاملاً عادی و مثل این می‌ماند که هیچ واقعه‌ای رخ نداده باشد، ولی به سردوشی که نگاه کردم دیدم شیر و خورشید شانه که علامت فرماندهی کل قوا و جانشین تاج افسران ارشد است، کنده شده و نخ زردی پیداست. حدس

تاریخ

حکومت وابسته رضاخان و فرجام جالب توجه آن، درسی تاریخی برای تمامی آنان است که با استظهار به حمایت استعمارگران بر مسند قدرت می‌نشینند یا در میانه راه و برای بقای خویش، با خوش خیالی به آنان اعتماد می‌کنند. حکومت‌هایی که اساساً وابسته متولد شده‌اند، نمی‌توانند در میانه راه، از سر سپردگی سر باز زنند و مثلاً از وابستگی به انگلستان به همیمانی با آلمان منتقل شوند



۱۳۲۰ شهریور، متفقین در حال ورود به تهران

آخر، خود به یکی از اسباب طنز آفرینی در روزهای پایانی حاکمیت وی مبدل شده بود. انتظام نقل می‌کند که در آن واپسین روزها، متن تلگرافی به مناسبت سالروز استقلال مکزیک را به رضاخان داده تا او امضا کند، واکنش رضاخان به ارسال این تلگراف، شرایطی که خود او آخرین ساعت‌های صدارت را طی می‌کرده، بس جالب و عبرت‌آموز بوده است: «صبح بیست و چهارم که به حضور رسیدم، فرمودند: هوای سعدآباد سرد شده است و مقدمات را کامی او حسی می‌کنم، اما عمارت شهر هم گرم است و نمی‌دانم چه کنم. در این موقع تلگرافی را که به مناسبت عید استقلال مکزیک باید مخابره شود برای امضا تقدیم کردم، شاه با بخند استهزا آمیزی فرمود: «استقلال مکزیک، استقلال مکزیک» و تلگراف را امضا کرد. معلوم بسود می‌خواهد بفهماند در این موقع تکلیف خود معلوم نیست که تا چند ساعت دیگر چه می‌شود و تو تلگراف تبریک عید استقلال مکزیک را به امضای من می‌رسانی!»

■ **و سرانجام روز آخر**

نصرالله انتظام بر حسب آنچه خود نگاشته، به دلیل غیرمترقبه بودن تصمیم رضاخان برای استعفا در روز ۲۵ شهریور و خروج از تهران، شاهد واپسین لحظات حضور رضاخان در قصر خود نبوده و پس از خروج وی از سعدآباد از ماقع مطلع شده است. با این همه، به دلیل فراوان داشته، بعدها بی‌جوی چند و چون واقعه از وی گمشته است. آنچه فروغی برای انتظام نقل کرده، نشان می‌دهد که چگونه قزاق نگون‌بخت پس از اطلاع از ورود اشغالگران به تهران، تسلیم خواست آنان و سرنوشت از پیش تعیین شده برای خود گشته و با عجله تمام اسباب خروج خود از کشور را فراهم کرده است! منقولات فروغی در این باره، یکی از ناب‌ترین و خواندنی‌ترین روایت‌ها درباره آخرین ساعات و

سازمان آگهی‌های روزنامه جوان تلفنی آگهی می‌پذیرد

۸۸۴۹۸۴۳